

مختار نامه عطار نیشابوری

باب ششم: در بیان محو شده توحید و فانی در تفرید

## فهرست مطالب

- شماره ۱: صد دیانوش کرده اندر عجم ۳
- شماره ۲: این سودایی که میدواند مارا ۴
- شماره ۳: زین بحر که دسیه پیداکشت ۵
- شماره ۴: دل گفت که ماچو قطره‌ای مسکنیم ۶
- شماره ۵: تا چشم دلم به نور حق میناکشت ۷
- شماره ۶: هر دم که دلم به فکر درکار آید ۸
- شماره ۷: در قعر دل خود سفرم میاید ۹
- شماره ۸: عمری به امید در طلب بنشستم ۱۰

- شماره ۹: آن قطره که آب حمله از دریا خورد
- ۱۱
- شماره ۱۰: حر که که دلم ز پرده پیدا آید
- ۱۲
- شماره ۱۱: در عالم پر علم سفر خواهیم کرد
- ۱۳
- شماره ۱۲: از بس که دلم در بن این قلم گشت
- ۱۴
- شماره ۱۳: بستیم میان و خون دل بکشادیم
- ۱۵
- شماره ۱۴: زان روز که ماه زندگانی مریدم
- ۱۶
- شماره ۱۵: روزی که به دیای فدا تازم
- ۱۷
- شماره ۱۶: صعب است به دنیای مگای کردن
- ۱۸
- شماره ۱۷: تا عقل من از عقیده آزادی یافت
- ۱۹
- شماره ۱۸: در عشق دل من چو پریشانی گشت
- ۲۰

- شماره ۱۹: عمری به طلب در همه راهی گشتم ۲۱
- شماره ۲۰: روزی دوسه خانه در عدم باید داشت ۲۲
- شماره ۲۱: ماروی زهر دو کون بر تاقهایم ۲۳
- شماره ۲۲: زان روز که آفتاب حضرت دیدیم ۲۴
- شماره ۲۳: از فوق، و رای آسمان بودم من ۲۵
- شماره ۲۴: چون من نه منم چه جان و تن باشم و بس ۲۶
- شماره ۲۵: عمرم دایم ز روز و شب بیرون است ۲۷
- شماره ۲۶: با هستی و نیستیم بجای نکست ۲۸
- شماره ۲۷: الهه تنه که نیم هر نفسی ۲۹

- شماره ۲۸: تا ناگر دم به قطع استادترم  
۳۰
- شماره ۲۹: چیزی است عجب در دل و جانم که می‌رس  
۳۱
- شماره ۳۰: با جوهر پاک خویش بشناختیم  
۳۲
- شماره ۳۱: امروز چون شفته و مجنون کیست  
۳۳
- شماره ۳۲: مرغ دل من ز بس که پرواز آورد  
۳۴
- شماره ۳۳: مارانه به شهرو نه به منزل کاری است  
۳۵
- شماره ۳۴: مستم زمی عشق و خراب افتاده  
۳۶
- شماره ۳۵: زین راز که در سینه می‌کرد  
۳۷
- شماره ۳۶: چون مرغ دلم زین قفس تنگ برفت  
۳۸
- شماره ۳۷: هر روز ز چرخ بیش می‌خواهم گشت  
۳۹

- شماره ۳۸: زین پیش دم از سر خون منیز دام ۴۰
- شماره ۳۹: من یخبر از جان و تنم، اینست عجب ۴۱
- شماره ۴۰: چون سنگ وجود لعل شد کانم را ۴۲
- شماره ۴۱: چون وصل، غم بر غم بهران بنفرد ۴۳
- شماره ۴۲: تا چند ز اندیشه به جان خواهم گشت ۴۴
- شماره ۴۳: هرگاه که در پره راز آیم من ۴۵
- شماره ۴۴: چندان که ز عالم پس و پیش دیدم ۴۶
- شماره ۴۵: خواهی که بسنی توبه پیدایی راز ۴۷
- شماره ۴۶: اینجا شگرم کس فرو میکرد ۴۸
- شماره ۴۷: هر روز حجاب بقراران بش است ۴۹

- شماره ۴۸: دایم ز طلب کردن خود در عجبم  
۵۰
- شماره ۴۹: زان روز که دل پرده این راز شناخت  
۵۱
- شماره ۵۰: در عشق مرا عقل شد و رای نماند  
۵۲
- شماره ۵۱: چون بحر وجود روی نمود مرا  
۵۳
- شماره ۵۲: هر جان که چو جان من گرفتار آید  
۵۴
- شماره ۵۳: در قلم توحید دو عالم کم گیر  
۵۵
- شماره ۵۴: یاسیم بدین پرده بیرونی در  
۵۶
- شماره ۵۵: در وادی عشق پتقراری است مرا  
۵۷
- شماره ۵۶: آنجا که منم هیچکس آنجا نرسد  
۵۸
- شماره ۵۷: صد مر حله زان سوی خرد خواهم شد  
۵۹

- شماره ۵۸: کس را دیدی ز خود نفور افتاده  
۶۰
- شماره ۵۹: عمری دل من غرقه خون آمده بود  
۶۱
- شماره ۶۰: ز آرزو که دل نه شادی و نه غم دید  
۶۲
- شماره ۶۱: نه سوختگی شناسم و نه خامی  
۶۳
- شماره ۶۲: آرام ز جان حاضر مبینم  
۶۴
- شماره ۶۳: چون بادی عشق، مرا پیش آمد  
۶۵
- شماره ۶۴: آن دم که چو بحر کل شود ذات مرا  
۶۶
- شماره ۶۵: یک قطره بحر من و یک قطره نیم  
۶۷
- شماره ۶۶: زان گشت دلم خراب از هر دره  
۶۸
- شماره ۶۷: هر یک زد که یک نگران مبینم  
۶۹



- شماره ۶۸: در عشق نہ پیداو نہ پناہم من  
۷۰
- شماره ۶۹: در عشق وجود و عدم یک سان است  
۷۱
- شماره ۷۰: در عالم عشق محو و ناخیز شدیم  
۷۲
- شماره ۷۱: اسی بس کہ چہ دشوار و چہ آسان مر دیم  
۷۳
- شماره ۷۲: در واقعاتی سخت عجب اقدام  
۷۴
- شماره ۷۳: آن وقت کہ گفتی کہ ناشاد منم  
۷۵
- شماره ۷۴: تن، سایہ جان رنج پرور و ماست  
۷۶
- شماره ۷۵: آن مرغ عجب در آشیان کی گنجد  
۷۷
- شماره ۷۶: آن راز کہ پیوستہ از آن میسر سم  
۷۸
- شماره ۷۷: دل سوخته جمال او سینم  
۷۹

- شماره ۷۸: مذهب عشق روی آن مه داریم ۸۰
- شماره ۷۹: پیوسته حریف جان فرایم باید ۸۱
- شماره ۸۰: برخاک بسی نشستم از غمناکی ۸۲
- شماره ۸۱: میایم و بس چون نخلی میایم ۸۳
- شماره ۸۲: چون چهره خورشید و شش روشن تافت ۸۴
- شماره ۸۳: در محدودم ز خویشتن ماند باز ۸۵
- شماره ۸۴: از عشق تو آدمم به جان چتوان کرد ۸۶
- شماره ۸۵: که عشق تو در میان جان دارم من ۸۷
- شماره ۸۶: چون نیست زمانی سرخویشتم بی تو ۸۸
- شماره ۸۷: چون دوست به دست روح، پغام داد ۸۹

- شماره ۸۸: پیوسته دلم شیفته آن راز است ۹۰
- شماره ۸۹: تقدی که مرست قیمتش، ست بسی ۹۱
- شماره ۹۰: ای آن که دین جس جهان ماند های ۹۲
- شماره ۹۱: گاهی بخود، بی سرو بی پابرویم ۹۳
- شماره ۹۲: هر سر زده های ز سرها آ که نیست ۹۴
- شماره ۹۳: چندین که روی و نیک یاد بینی ۹۵
- شماره ۹۴: مردان می معرفت به اقبال کشند ۹۶

## شماره ۱: صد دریانوش کرده اندر عجم

صد دریانوش کرده اندر عجم	تا چون دریا از چه سبب خشک لبیم
از خشک لبی همیشه دریا طلبیم	مادریم خشک لب زین بسیم

## شماره ۲: این سودایی که میدواند ما را

این سودایی که میدواند ما را  
هرگز نتوان نشاند این سودا را  
کویند که خویش را فرود آر آخر  
در بند چکونه آورم دریا را

## شماره ۳: زین بحر که در سینه مایدا گشت

زین بحر که در سینه مایدا گشت	از پرتو آن چشم جهان مینا گشت
آن قطره کزین پیش دلش میگفتی	امروز به خون غرقه شد و دریا گشت

## شماره ۴: دل گفت که ما چو قطره‌ای مسکینیم

دل گفت که ما چو قطره‌ای مسکینیم	در عمر کجاکنار دیا، بنیم
آن قطره که این گفت، چو در دیارفت	فریاد بر آورد که ما خود اینیم

## شماره ۵: تا چشم دلم به نور حق میناکشت

تا چشم دلم به نور حق میناکشت	در دیده اود و کون ناپیداکشت
کویی که دلم ز شوق این بحر عظیم	از تن به عرق برون شد و دریاکشت



## شماره ۷: هر دم که دلم به فکر در کار آید

هر دم که دلم به فکر در کار آید	هر ذره دل منبع اسرار آید
هر قطره که از بحر دلم بردارم	بحری دگر از میان پدیدار آید

## شماره ۷: در قعر دل خود سفر میباید

در قعر دل خود سفر میباید	در عالم کل یک نفرم میباید
هر روز ز مشغلی راهم صد بحر	خوردم تنها و دیگرم میباید

## شماره ۸: عمری به امید در طلب نوشتیم

عمری به امید در طلب نوشتیم	در فکر ت کار روز و شب نوشتیم
صد بحر چو نوشیده شد از غیرت خلق	لب بستر دیم و خشک لب نوشتیم

## شماره ۹: آن قطره که آب جمله از دریا خورد

پنهان شد اگر چه عالمی پیدا خورد	آن قطره که آب جمله از دریا خورد
در هر نفسی هر دو جهان تنها خورد	جانم که نفس می‌شزند جز باد و ست

## شماره ۱۰: هر که که دلم ز پرده پیدا آید

هر که که دلم ز پرده پیدا آید	عالم همه در جنبش و غوغا آید
دریای دلم اگر به صحرا آید	از هر موجش هزار دیا آید

## شماره ۱۱: در عالم پر علم سفر خواهیم کرد

در عالم پر علم سفر خواهیم کرد	وز عالم پر جل گذر خواهیم کرد
در دریایی که نه فلک غرقه اوست	چو غواصان، قصد کمر خواهیم کرد

## شماره ۱۲: از بس که دلم در بن این قلمزم گشت

از بس که دلم در بن این قلمزم گشت	یک یک موش ز شور چون انجم گشت
دی داشتم از جهان زبانی و دلی	امروز زبان گنگ شد و دل گم گشت

## شماره ۱۳: بستیم میان و خون دل بکشادیم

بستیم میان و خون دل بکشادیم  
پندار و جود خود ز سر بر نهادیم  
مارا چه کنی ملامت، ای دوست که ما  
دروادی بینهایتی افتادیم



## شماره ۱۴: زنان روز که مابه زندگانی مردیم

زنان روز که مابه زندگانی مردیم      کوی طلب از خزار عالم بردیم  
راهی که در او خزار هشیار بسوخت      درستی خویش وین خودی بسپردیم

## شماره ۱۵: روزی که به دریای فساد تازم

خود را به بن قعر فرو اندازم	روزی که به دریای فساد تازم
کانجا هرگز کسی نیاید بازم	ای دوست مرا سیر بین ایجاد

## شماره ۱۶: صعب است به دژهای مگای کردن

صعب است به دژهای مگای کردن	زان دژ رهبری ناتناهی کردن
جانان چو کشاده کرد بر جان آن راه	گفتم: چه کنم گفت: چه خواهی کردن

## شماره ۱۷: تا عقل من از عقیده آزادی یافت

تا عقل من از عقیده آزادی یافت	دل نکلین شد و یک جان شادی یافت
در دانی خوار جملش بفروود	در نادانی خوار استادی یافت

## شماره ۱۸: در عشق دل من چو پریشانی کشت

در پای آمد میسرو سامانی کشت	در عشق دل من چو پریشانی کشت
چون رفت درون پرده سلطانی کشت	هر چند برون پرده حیرانی بود

شماره ۱۹: عمری به طلب در همه راهی گشتم

عمری به طلب در همه راهی گشتم	باشخص چوکوه، همچوکاهی گشتم
از خانه برون رفته کدایی بودیم	با خانه شدیم و پادشاهی گشتم

## شماره ۲۰: روزی دوسه خانه در عدم باید داشت

روزی دوسه در وجود هم باید داشت	روزی دوسه خانه در عدم باید داشت
اما گشتیم از که غم باید داشت	اکنون ز وجود و از عدم آزادیم

## شماره ۲۱: ماروی زهر دو کون بر تاقتمایم

ماروی زهر دو کون بر تاقتمایم	بس سینه دل به فکر بشکافتمایم
از پرده هفتمین دل، یعنی جان	بیرون زدو کون، عالمی یاقتمایم



## شماره ۲۲: زنان روز که آفتاب حضرت دیدیم

زنان روز که آفتاب حضرت دیدیم	ذرات دو کون را به قربت دیدیم
وان سیمرغی که عرش در سایه اوست	مادر پس کوه قاف قدرت دیدیم

## شماره ۲۳: از فوق، و رای آسمان بودم من

از فوق، و رای آسمان بودم من	وز تحت، زمین بیکران بودم من
عمریم جهان باز، می خواند به خویش	چون در نگریتم جهان بودم من

## شماره ۲۴: چون من نه منم چه جان وتن باشم وبس

چون من نه منم چه جان وتن باشم وبس      کان اولیتر که خوشتن باشم وبس  
تاکی زنبود و بود، چون در دو جهان      کر باشم و کر نه، همه من باشم وبس

## شماره ۲۵: عمرم دایم ز روز و شب بیرون است

عمرم دایم ز روز و شب بیرون است	مطلوب من از و سج طلب بیرون است
دانی تو که چیست در درون جانم	چیزی عجب، از چیز عجب بیرون است

## شماره ۲۶: با،ستی و نیتیم بیگانگیست

کزهردوشدن برون، زمر دانگیست	با،ستی و نیتیم بیگانگیست
دیوانه نمیشوم، زد یوانگیست	کر من ز عجایی که در جان دارم

## شماره ۲۷: المة لله كه نيم هر نفسى

المة لله كه نيم هر نفسى      مشغول، چو خلق، نخب، در هوسى  
كر خصم شود هر دو جهانم ندم      با «داعم» خود «ندانم» بچج كسى

## شماره ۲۸: تاشاگردم به قطع استادترم

تاشاگردم به قطع استادترم	تابند، تشرز جمله آزادترم
کاری است عجب کار من بی سرو بن	نمکین ترم آن زمان که دلشادترم

## شماره ۲۹: چنیزی است عجب در دل و جانم که می‌پرس

چنیزی است عجب در دل و جانم که می‌پرس	مستغرق آن چنیز چنانم که می‌پرس
زین هر چه که در کتابهاست	من آن بدانم، این بدانم که می‌پرس



## شماره ۳۰: ماجرچاک خویش بشناختایم

میش از اجل این خانه سپرداختایم	ماجرچاک خویش بشناختایم
کاین پوست به زندگانی انداختایم	از پوست برون رفتن و مرک آزادیم

## شماره ۳۱: امروز چو من شفیته و مجنون کیست

امروز چو من شفیته و مجنون کیست	بر خاک افتاده، بادی پر خون، کیست
این خودنه منم، خدای میداند و بس	تا آنگاه‌هی که بودم و اکنون کیست

## شماره ۳۲: مرغ دل من زبس که پرواز آورد

مرغ دل من زبس که پرواز آورد	عالم عالم، جهان جهان، راز آورد
چندان به همه سوی جهان بیرون شد	کاین هر دو جهان به نقطهای باز آورد

## شماره ۳۳: ماران به شرو به منزل کاری است

ماران به شرو به منزل کاری است      کافاده چومرغ نیم بسل کاری است  
در پرده پر عجب دل کاری است      باکس نتوان گفت که مثل کاری است

## شماره ۳۴: مسم زمی عشق و خراب افتاده

مسم زمی عشق و خراب افتاده	برخاسته دل ییخور و خواب افتاده
دردیابی که آنست در سینه ما	جان رفته و تن بر سر آب افتاده

## شماره ۳۵: زین راز که در سینه ما میگرد

زین راز که در سینه ما میگرد      وز گردش او چرخ دو تا میگرد  
نه سرد انم ز پای نه پای ز سر      کاندر سرو پا میسرو پا میگرد

## شماره ۳۶: چون مرغ دلم زین قفس تنگ برفت

چون مرغ دلم زین قفس تنگ برفت	بیتمش شد و چون نقش از سنگ برفت
در هر قدمی هزار عالم طی کرد	در هر نفسی هزار فرسنگ برفت

## شماره ۳۷: هر روز ز چرخ بیش میخواهم کشت

هر روز ز چرخ بیش میخواهم کشت	گاه از پس و که ز پیش میخواهم کشت
با عالم و خلق عالم کاری نیست	کرد سرو پای خویش میخواهم کشت



## شماره ۳۸: زین پیش دم از سر خون منیردام

زین پیش دم از سر خون منیردام	وانکه قدم از چراو چون منیردام
عمری بزدم این درو چون بکشادند	من خود ز درون، در برون منیردام

## شماره ۳۹: من بخبر از جان و تنم، اینت عجب

من بخبر از جان و تنم، اینت عجب!	خودماید خویشتم، اینت عجب!
با خود آیم با دگری آدم نام	کولی دگری است آنچه منم، اینت عجب!

## شماره ۴۰: چون سنگ وجود لعل شد کانم را

چون سنگ وجود لعل شد کانم را	در سینه‌م قطره بارانم را
بر خاست دلم چنان که تشنه‌ام باز	از بس که فرو نشاندم جانم را

## شماره ۴۱: چون وصل، غم بر غم؛ بجران بنفرد

چون وصل، غم بر غم؛ بجران بنفرد	بس درد که بر امید درمان بنفرد
از معنی مینهایتیم جان میکاست	چون جمله یکی گشت مرا جان بنفرد

## شماره ۴۲: تاخذ ز اندیشه به جان خواهم گشت

تاکی ز هوس کرد جهان خواهم گشت	تاخذ ز اندیشه به جان خواهم گشت
کوئی که ازین جهان در آن خواهم گشت	از بس که درین جهان بدان نزدیکم

## شماره ۴۳: هرگاه که در پرده راز آیم من

هرگاه که در پرده راز آیم من      در کرد و کون پرده ساز آیم من  
کویند کزان جهان کسی نابد باز      هر روز به چند بار باز آیم من

## شماره ۴۴: چندان که ز عالم پس و پیش دیدم

چندان که ز عالم پس و پیش دیدم      آن خویش نیدمش که خویش دیدم  
در عمر دراز آن چه دیدم یک بار      کوی که هزار بار پیش دیدم

## شماره ۴۵: خوابی که بسینی توبه پیدایی راز

خوابی که بسینی توبه پیدایی راز	خود راز و رای عقل سودایی ساز
کویی تو که هر چه اندر وینکرم	چشمی است به صد هزار زیبایی باز



## شماره ۴۶: اینجا شکر م کس فرو میکیرد

صد واقعہ پیش و پس فرو میکیرد	ایجا شکر م کس فرو میکیرد
درد و دوجہان نفس فرو میکیرد	بگر کہ بہ صحرا طلبد آنک اورا

## شماره ۴۷: هر روز حجاب بقراران بیش است

هر روز حجاب بقراران بیش است	زان، در دامن از قطره باران بیش است
زیجاکه منم تا که بدانجا که منم	دو کون چه باشد که هزاران بیش است

## شماره ۴۸: دایم ز طلب کردن خود در عجم

دایم ز طلب کردن خود در عجم	زیرا که زیادتست هر دم طلبم
کار نیز می‌کنم به دل در همه روز	شب آب می‌برم ز بی‌روز و شبم!

## شماره ۴۹: زنان روز که دل پرده این راز شناخت

زنان روز که دل پرده این راز شناخت      از پرده دل هزار آواز شناخت  
در هر نوعی به فکر سی سال دوید      تا آنکه می که خویش را باز شناخت

## شماره ۵۰: در عشق مرا عقل شد و رای نماند

جان نیز دست رفت و بر پای نماند	در عشق مرا عقل شد و رای نماند
امروز، بین که فکر را جای نماند	دی، مه زد و کون بود و چون که فکر

## شماره ۵۱: چون بحر و جود روی. نمود مرا

چون بحر و جود روی. نمود مرا	موج آمد و کائنات ز دزد و دود مرا
در چاه حدوث کار کردم عمری	چون آب بر آمد همه بر بود مرا

## شماره ۵۲: هر جان که چو جان من گرفتار آید

هر جان که چو جان من گرفتار آید	پیوسته دین راه طلبکار آید
تا چند روم که هر نفس صد وادی	از هر سویم همی پدیدار آید

## شماره ۵۳: در قلزم توحید و عالم کم گیر

در قلزم توحید و عالم کم گیر      هر چیز که هست قطره‌ای شبنم گیر  
کرد امن من باند در دست تو هم      آنگاه به دست دامنم محکم گیر



## شماره ۵۴: ماییم بدین پرده بیرونی در

ماییم بدین پرده بیرونی در	هر خط به صد گام دگرگونی در
اکنون به جهان به جامه نونی در	رقیم به قعر بحر پیچونی در

## شماره ۵۵: دروادی عشق بقراری است مرا

دروادی عشق بقراری است مرا      سرایه این سلوک خواری است مرا

جایست مرا مقام کائنات دسیر      هر لحظه هزار ساله زاری است مرا

## شماره ۵۶: آنجا که منم، هیچکس آنجا نرسد

آنجا که منم، هیچکس آنجا نرسد	جز کرم روی، همقش آنجا نرسد
چون راند آنجا هم از آنجا خیزد	بنشین که کس از پیش و پس آنجا نرسد

## شماره ۵۷: صد مرحله زان سوی خرد خواهم شد

صد مرحله زان سوی خرد خواهم شد	فارغ ز وجود نیک و بد خواهم شد
از زیبایی که در پس پرده منم	ای نیخبران عاشق خود خواهم شد

## شماره ۵۸: کس را دیدی ز خود نفور افتاده

کس را دیدی ز خود نفور افتاده      در فرت خوشتن صبور افتاده  
فی الجمله اگر نشان ما میطلبی      ما یم همه ز خویش دور افتاده

## شماره ۵۹: عمری دل من غرقه خون آمده بود

عمری دل من غرقه خون آمده بود	برد که عشق سرنگون آمده بود
از بس که زد این دو کسش درگشاد	او بود که از برون درون آمده بود

## شماره ۰۰۷: ز آن روز که دل نه شادی و نه غم دید

ز آن روز که دل نه شادی و نه غم دید	اقبال هزار ساله در یک دم دید
هر چند که خویش را به هستی کم دید	عالم در خویش و خویش در عالم دید

## شماره ۶۱: نه سوختگی شناسم و نه حامی

نه سوختگی شناسم و نه حامی      در مذہب من چه کام و چه ناکامی  
کوبی که به صد کسم نکه میدارند      ورنه سپیدی زیآرامی



## شماره ۶۲: آرام ز جان حاضرم میبینم

آرام ز جان حاضرم میبینم	جنش ز دل مسافرم میبینم
چندان که سلوک میکنم در دل خویش	نه اول خود نه آخرم میبینم

## شماره ۳۶: چون بادیء عشق، مرا پیش آمد

چون بادیء عشق، مرا پیش آمد      هر گامم از وز صد جهان پیش آمد  
دل رفت و درین بادیء تک زد عمری      خود بادیء او بود چو با خویش آمد

## شماره ۴۶: آن دم که چو بحر کل شود ذات مرا

آن دم که چو بحر کل شود ذات مرا	روزن کردد جمله اُذات مرا
زان میوزم، چو شمع، تاد ره عشق	یک وقت شود جمله اوقات مرا

## شماره ۵۶: یک قطره بحرم من و یک قطره نیم

یک قطره بحرم من و یک قطره نیم	احول نیم و چو احوالان غره نیم
کویی به زبان حال یک یک ذره	فریاد می کند که من ذره نیم

# شماره ۷۷: زنان گشت دلم خراب از هرذره

زنان گشت دلم خراب از هرذره      تابرخیز و تقاب از هرذره

چون پرده بر او افتاد دل در نگر نیست      میافت صد آفتاب از هرذره

شماره ۶۷: هر یک زد کریک نکران میمنم

هر یک زد کریک نکران میمنم	بر عقل سبک سران کران میمنم
چیزی که به چشم دکران توان دید	کویی که به چشم دکران میمنم

## شماره ۸۶: در عشق نه پیداونه پنهانم من

در عشق نه پیداونه پنهانم من      محوی عجم نه جسم نه جانم من  
فی الجمله نه کافر نه مسلمانم من      در هر چه نگاه میکنم، آنم من

## شماره ۹۶: در عشق وجود و عدم یک سان است

شادی و غم و بیش و کم یک سان است	در عشق وجود و عدم یک سان است
زین درد و سپرس کاین هم یک سان است	تا کی کو بی که فصل خواهی یا وصل



## شماره ۷۰: در عالم عشق محو و ناپدید شدیم

در عالم عشق محو و ناپدید شدیم      بالای مقام عقل و تمیز شدیم  
کونی مردم ز عالمی صد چنبدین      بگذشته و اهل عالمی نیر شدیم

شماره ۷۱: ای بس که چه دشوار و چه آسان مردیم

پیدا زدیم یک پنهان مردیم	ای بس که چه دشوار و چه آسان مردیم
دیر است که تا ما ز چنان جان مردیم	جانی که بدو خلق جهان زنده شدند

## شماره ۷۲: در واقعه‌های سخت عجب اقدام

در واقعه‌های سخت عجب اقدام	که می‌مردم صریح و که منیرا دم
دانی ز چه خاست این همه فریادم	کلید یادم آنچه نیاید یادم

## شماره ۷۳: آن وقت که گفتی که ناشاد منم

آن وقت که گفتی که ناشاد منم	چون دانستم که بر چه بنیاد منم
در حلقه نیست هست چون زنجیری	در هم افتاده و آنچه افتاده منم

## شماره ۷۴: تن، سایه جان رنج پرورده ماست

تن، سایه جان رنج پرورده ماست      جان، کنج تن بهم برآورده ماست  
از سایه خویش در حجابیم همه      کز ما مارا سایه پاورده ماست

## شماره ۷۵: آن مرغ عجب در آشیان کی گنج

آن مرغ عجب در آشیان کی گنج      وان ماه زمین در آسمان کی گنج  
آن دانه که در دل زمین اکلند      کر شاخ زند در دو جهان کی گنج

## شماره ۷۶: آن راز که پیوسته از آن می‌پرسم

آن راز که پیوسته از آن می‌پرسم      در جان من است و از جهان می‌پرسم  
تا هیچ کسی برون نیاید بر من      او در دل و از برون نشان می‌پرسم

## شماره ۷۷: دل سوخته جمال اویسی‌نم

دل سوخته جمال اویسی‌نم	جان شیفته وصال اویسی‌نم
چندان که دین دایره بر میگردد	نقصان خود و کمال اویسی‌نم



## شماره ۷۸: مذهب عشق روی آن مه داریم

مذهب عشق روی آن مه داریم	وز هر چه جزوست دست کومه داریم
کرد که بایسته شود دره عشق	در هر گامی خوار در که داریم

## شماره ۷۹: پیوسته حریف جان فزایم باید

پیوسته حریف جان فزایم باید	چون کوی ز خود میسروپایم باید
چون من همه وقتی همه جایی باشم	مکن نبود که هیچ جایم باید

## شماره ۸۰: برخاک بسی نشتم از غمناکی

بر خاک بسی نشتم از غمناکی	تاوارستم ازین حجاب هانی
ای بس که برفت جان من در پایی	تا دکش گشت چونی ادراکی

## شماره ۸۱: میایم و بس چون نجلی میایم

میایم و بس چون نجلی میایم      آيا ز کدام منری میایم  
ای ابل دل! امروز دلی در بنید      کامروز چو آشفته دلی میایم

## شماره ۸۲: چون چهره خورشید و شش روشن تافت

چون چهره خورشید و شش روشن تافت      آن تاب به جان رسید و پس بر تن تافت  
گفتند: «ترا چه بود» دانی که چه بود      چون نیست شدم، هستی او بر من تافت

## شماره ۸۳: در محدودم ز خویشتن ماند باز

در توحیدم حجاب افتد آغاز	در محدودم ز خویشتن ماند باز
کوتاه کنم قصه که کاریست دراز	کاری که مرا افتاد با آن دمساز

## شماره ۸۴: از عشق تو آدم به جان چتوان کرد

از عشق تو آدم به جان چتوان کرد	سرکشه شدم کرد جهان چتوان کرد
چیزی که زمین و آسمان تشنه بدانیست	من سیر نمیشوم از آن چتوان کرد

## شماره ۸۵: که عشق تو در میان جان دارم من

که عشق تو در میان جان دارم من      که جان ز غم تو بر میان دارم من  
آن چیز که از عشق تو آن دارم من      حقا که ز جان خود نهان دارم من



## شماره ۸۶: چون نیست زمانی سرخویشم بی تو

چون نیست زمانی سرخویشم بی تو      کاری است گرفته پس و پیشم بی تو  
جمعیت جانم نشود مویی کم      هر چند که در تفرقه پیشم بی تو

## شماره ۸۷: چون دوست به دست روح، پیغام داد

چون دوست به دست روح، پیغام داد	بالای دو کون برد و آرام داد
کاری که درون پرده انجام داد	از لطف برون پرده هم کام داد

## شماره ۸۸: پیوسته دلم شیفته آن راز است

زان راز شگرف جان من باناز است	پیوسته دلم شیفته آن راز است
آن دکه مرابه سوی جانان باز است	گر محو شود جهان نیاید بسته

شماره ۸۹: تقدی که مراست قیمتش هست بسی

آبخا نرسد هیچ کدایی نفسی	تقدی که مراست قیمتش هست بسی
هرگز نرسد به تقد من دست کسی	گر هر دو جهان خصم من آیند به حکم

## شماره ۹۰: ای آن که درین جس جهان ماند های

ای آن که درین جس جهان ماند های      در نیک و بد و سود و زیان ماند های  
من آنچه منم به سر آن مشغولم      تو آنچه نهی تو آن، در آن ماند های

## شماره ۹۱: گاهی میخود، بی سروبی پابرویم

گاهی میخود، بی سروبی پابرویم      که بی همه اندر همه زیبا برویم  
چندان که تو در خویش به عمری بروی      در بی خویشی به یک نفس با برویم

## شماره ۹۲: هر سرزدهای ز سرپا آ که نیست

هر سرزدهای ز سرپا آ که نیست	هریخبری در خور این د که نیست
کر مایه ددی به درما. نشین	ورنه سرخویش کیر کاینجاره نیست

## شماره ۹۳: چندین که روی و نیک یابد بینی

چندین که روی و نیک یابد بینی      کردید هوری آن همه از خود بینی  
احول که یکی دودید اگر آن بدید      تو زو بتری زانک یکی صد بینی



## شماره ۹۴: مردان می معرفت به اقبال کنند

مردان می معرفت به اقبال کنند      نه، همچو زنان دردی اشکال کنند  
هرچ آن به دلیل روشنت باید کرد      آبست که از چاه به غربال کنند